

---

## ماه و انسان کامل در اندیشه ابن عربی

---

داوود اسپرهم\*

### ◀ چکیده:

در ذهن و زبان ابن عربی، عدد رمزی ۲۸- متأثر از ۲۸ منزل ماه (قمر)- بازتاب گسترده‌ای داشته، به گونه‌ای که بسیاری از اجزای تفکر وی در تبیین مراتب وجود و درجات آن را تحت شعاع قرار داده است. ابن عربی در پاره‌ای از آثار خود به رموز این عدد و جلوه‌های ظهور آن در مراتب انسانی، فلکی و الوهی پرداخته است. مهم‌ترین بازتاب آن در *فصوص الحکم* است که در ۲۸ فص مطابق با مراتب الوجود ترتیب یافته است. از آنجا که مراتب وجود بر محور انسان الهی خاص هر مرتبه- که مظهر یکی از اسماء الهی است- می‌گردد، توجه به رابطه آن انسان کامل با مرتبه‌ای که در آن واقع شده، حائز اهمیت است. در این میان، معلومات کیهان‌شناسی خاص ابن عربی و مناسبات محاسبه شده مربوط به جهان حروف و اعداد، وضعیت ویژه‌ای پدید آورده است. این نوشته یکی از جهات محاسباتی عددی و حروفی ابن عربی را ذیل بحث مقابله ماه و انسان کامل پیگیری کرده است.

◀ **کلیدواژه‌ها:** ابن عربی، ماه، انسان کامل، عدد ۲۸، مراتب الوجود، اسماء الهی، صور فلکی.

## مقدمه

در ذهن و زبان ابن عربی، بازخوانی ماه به انسان کامل و روشن ساختن اشتراکات صوری و معنوی آن از حد تشبیه و استعاره فراتر رفته و نوعی هم‌ذات‌پنداری بین آن دو را رقم زده است. این هم‌ذات‌پنداری ماه با انسان کامل، ابتدا مرهون عدد رمزی ۲۸ است که در تلاقی با شئون آن دو شکل گرفته است.<sup>۱</sup> علاوه بر این، اگر خورشید را والاترین و کامل‌ترین نماد روشنائی (حق) بدانیم، آنگاه می‌توان ماه را بهترین نماد انسان کامل دانست. ماه، جانشین خورشید در ظلمت شب است و انسان کامل نیز در ظلمت طبیعت با استضاء از نور ذات الهی، جهان محسوس و ظلمانی را روشن می‌سازد؛ پس ماه وجود انسان کامل، خلیفه خورشید ذات احدیت است.

«فَظَهَرُ الشَّمْسِ فِي مِرَاةِ الْقَمَرِ، ظَهَرَ الْحَقُّ فِي خَلْقِ لَأَنَّ النُّورَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ فَظَهَرَ بِإِسْمِهِ النُّورِ...» (فتوحات، ۱/۶۴۲)

حال باید دید چه مشابهات و نسبت‌هایی میان ماه و انسان کامل است که چنین هم‌ذات‌پنداری را موجب می‌شود. فارغ از جهات مناسبات و مشابهات بین آن دو، ابن عربی تفاسیر و تأویلات بی‌سابقه‌ای از ماه (قمر) و بازخوانی آن به انسان کامل دارد، به طوری که سیر منازل قمر را به سیر مراحل و منازل سلوک انسان کامل تأویل می‌کند. بر اهل نظر پوشیده نیست که انطباق عالم انسانی با عالم الوهی در چهارچوب *نفس الرحمان و نفس الانسان* از محوری‌ترین اجزای تفکر ابن عربی است، به گونه‌ای که از منظر وی هر آنچه از اولی صادر می‌شود، در دومی تحقق می‌یابد. به زبان اهل معرفت، خلیفه نسخه کامل مستخلف می‌گردد و به این ترتیب، هو الظاهر عین هو الباطن شده و دایره وجود کامل می‌شود.

### ۱. منازل ۲۸ گانه ماه، انسان کامل

ابن عربی در *فتوحات* (باب ۳۳۰، ۱۱۱/۳) که تماماً درباره منزل ماه و سوره قمر است، به تفصیل درباره ارتباط ماه (= قمر) با انسان کامل سخن گفته است. خلاصه‌ای از آن باب را در همان کتاب (باب ۵۵۹، ۳۹۶/۴) با عنوان «السّرار یشفع الأبدار» تکرار کرده است. همچنین در منزله ۱۵۷ *فتوحات*<sup>۲</sup> (باب ۴۰۰، ۵۶۷/۳) که مربوط به سوره قمر است، از اوصاف ماه و تطبیق آن با انسان کامل سخن به میان آورده است.<sup>۳</sup> روشن‌ترین موضعی

که ابن عربی از تطبیق ماه با انسان کامل سخن گفته، چنین است: «بدان که منظور از ماه (= شهر) در اینجا به اعتبار حقیقی خود، عبد کامل است. مراد حق تعالی از ماه (= قمر) و حرکت آن ماهی که خداوند آن را نور قرار داده و یکی از اسم‌های خود را به او بخشیده- لابد همان عبد کامل است نه جرم ماه، پس ماه (قمر) از حیث جرم، خود مظهري از مظاهر حق در اسم النور است.»<sup>۴</sup> (فتوحات، ۶۱۳/۱)

بنا بر تأویل فوق، انسان کامل یا قمر حامل اسم الهی نور است. نوریت قمر، ذاتی و مربوط به جرم اوست؛ همچنین است درباره انسان که نوریت آن مربوط به حضور جسمانی اش در عالم طبیعت می‌شود؛ یعنی نفس حضور جسمانی انسان در حکم نور الهی اوست. مکمل این سخن، بخش نخست آیه مذکور است: «الشَّمْسُ ضِيَاءٌ» (یونس/ ۵)؛ چون خداوند به ذاته خورشید است و عین روشنایی.

وی در تفسیر لیلۃ القدر به صراحت بیان می‌کند که منظور از ماه (= شهر) در آیه «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (قدر/ ۳) به اعتبار حقیقی، خود انسان کامل است. وی توضیح می‌دهد که چگونه ماه بر مدار منازل ۲۸ گانه خود که همانا منازل عبد کامل است، به حرکت درمی‌آید. وقتی حرکت ماه به انتها می‌رسد، آنگاه به معنی واقعی ماه (شهر) نام می‌گیرد، زیرا سیر خود را به تمام و کمال به پایان برده و از نو، سیر دیگری آغاز کرده است. وی تأکید می‌کند که در سیر معنوی انسان کامل نیز چنین است، یعنی هر گاه سیری به اتمام می‌رسد، سیر دیگری آغاز می‌گردد.<sup>۶</sup> می‌دانیم که سیر ارجاعی ماه در این منازل بی‌نهایت است. پایان راه آن، آغاز راه تازه است.<sup>۷</sup> این اتصال و تداوم از آن روست که فعل الهی در هستی بی‌نهایت است و بقا و دوام افعال الهی بازبسته به بقا ذات اوست. بنده سالک نیز مانند سیر ماه در منازل و مراتب اسماء الهی تا بی‌نهایت سیر می‌کند.<sup>۸</sup> (همان، ۶۵۸/۱)

ابن عربی منازل ۲۸ گانه ماه را به منازل سیر انسان بازخوانی کرده است، اما این منازل در سیر انسان چگونه محاسبه شده؟ وی به دو جهت این محاسبه توجه کرده است:

(الف) اینکه حیات و نشئه انسانی از ۴ خلط است.<sup>۹</sup>

(ب) از سوی دیگر انسان از ۷ صفت عمده (أمهات صفات)<sup>۱۰</sup> ترکیب یافته است. ماه ۲۸ منزل دارد. آن رقم ۲۸ از ضرب ۴ در ۷ به دست آمده است. حیات و نشئه

انسانی نیز از ۴ خلط و ۷ صفت است.<sup>۱۱</sup> (همانجا) حاصل تضارب آن چهار عنصر مرکب با این هفت عنصر مجرد همان رقمی است که تعداد منازل ۲۸ گانه سیر اوست؛ بنابراین، منظور از سیر تکاملی همانا سیر آدمی در دو عالم عنصری و روحانی است. وجود آدمی از این چهار و هفت است و جز با اسم الهی «نور» امکان ظهور ندارد. اسم «نور» است که قابلیت به ظهور رساندن و آشکار ساختن همه چیز را دارد. پس می توان گفت که حکم آن در هستی و کل اشیاء، حکم ذاتی است. این نور است که خود فی نفسه آشکار است و چیزهای دیگر نیز با او آشکار می شود، یعنی نور، منور نیز می باشد.<sup>۱۲</sup> (همان، ص ۶۵۹)

وی برای اسم الهی «نور» شأنی ذاتی قائل است. والاترین مصداق نوری که منور است، خورشید است: «الله نور السموات و الأرض...» (نور / ۳۵) در نتیجه خداوندی که ماه را به یکی از نام های خود نور نامیده «والقمر نوراً...» (یونس / ۵) و ذات خود را خورشید هستی خوانده: «الحق، شمس الوجود» (فتوحات چهارده جلدی، ۱۰۹/۶)، پس آدمی به نور او روشن است و ظلمات جهان مادی را در شب تاریک هستی روشن می سازد، اما لازمه این استضاء از نور خورشید، گردش و سیر در منازلی است که برای آن تقدیر شده است: «والقمر قدرناه منازل...» (یونس / ۳۹). ماه (= قمر) زمانی ماه (= شهر) واقعی می شود که سیر کاملی داشته باشد.

«ماه (شهر) نیز چنین است آن نیز ظهور نمی یابد مگر با سیر و حرکت ماه (قمر)؛ چون آن نیز نوری است در منازل و مدارج خود... پس وقتی سیر این نور (ماه = قمر) در آن منازل به پایان رسید، آنگاه ماه (شهر) تحقق می یابد و غیر آن ماه (شهر) حساب نمی شود و اگر به آن ماه (شهر) بگویند، از روی مجاز خواهد بود نه حقیقت.»<sup>۱۳</sup> (فتوحات، ۱/۶۵۸)

## ۲. سلوک و معرفت انسان کامل، عدد ۲۸

ابن عربی منازل خورشید و ماه را قوی ترین و گویاترین ضرب المثل برای علم الهی و معرفت ربانی می داند و می گوید: «فإن معرفة منزلة القمر و الشمس فی ضرب المثل من اعظم الدلائل علی العلم الهی الذی یختص بالکون و الإمداد الربانی والحظ لبقاء اعیان الکائنات.» (همان، ص ۶۲۷)

معرفت بشری نسبت به حقایق عالم ماه (قمر) در سیر ماهیانه اش دو جهت متقابل دارد. تا ۱۴ روز، نخست از سوئی افزوده و از سوئی کاسته می شود و در ۱۴ روز دوم سیرش معکوس می گردد. در نیمه سیر خود است که تبدیل به ماه کامل می شود و ما بدان ماه شب چهارده (بدر) می گوئیم. اکنون باید ببینیم که این وضعیت چگونه با سیر عبد کامل منطبق می گردد. باید توجه کنیم که ۲۸ برابر است با دو برابر رقم ۱۴ و این حکایت از کمال دارد. این کمال در یک ماه، ابتدا در پایان ۱۴ روز نخست با کامل شدن نور ماه (قرص) با نهایت ظهور، خود را نمایان می سازد. سپس در پایان ۱۴ روز دوم با کاسته شدن، به کمال اختفا و ناپیدایی خود می رسد، یعنی در پایان نیمه نخست ماه، کمال ظهور هو الظاهر و در پایان نیمه دوم ماه، کمال ظهور هو الباطن است.

«دو نوع سلوک بیان کردیم و گفتیم که حد فاصل آنها لیلۃ الأبدار<sup>۱۴</sup> و لیلۃ السّرار<sup>۱۵</sup> است. نور در آن، پیوسته کامل است هرچند که دارای دو وجه است و البته تجلی لازمه آن و از آن جدایی ناپذیر است. پس یا در یک وجه است یا در دو وجه. با زیادت و نقصان در هر وجه خود. در هر دو حال و دو وجه خود، کمال است، با وجودی که زیادت و نقصان جزء ذات آن است. لذا دو وجه دارد و هرچه از وجهی افزوده می شود، از وجهی دیگر کاسته می گردد.»<sup>۱۶</sup> (همان، ۶۵۹/۱)

زیادت و نقص یا تدانی و تدلی در سیر ماه مربوط به وضعیت دوگانه آن در حالت بدر و هلال است. ابن عربی، این دو وضعیت را، هم درباره ماه و هم درباره انسان سالک به دخول در حضرت غیب و خروج از حضرت شهادت تعبیر می کند.<sup>۱۷</sup> (همان، ۱۱۱/۳) برای تطبیق این شرایط - چهارده روز نخست و چهارده روز دوم - با سیر و سلوک انسان، اصطلاح سازی خاصی به کار گرفته می شود. وی از سالک داخل و سالک خارج سخن می گوید: «... خداوند در هر مرتبه و منزلی از منازل بنده خود که اسم نور خود را بر آن نازل می کند، حکم خاصی دارد. ما آن احکام را... در بیان اوصاف سالک داخل و سالک خارج و فاصله و تفاوت بین آن دو نوع سلوک بیان کرده و گفتیم که حد فاصل آنها لیلۃ الأبدار و لیلۃ السّرار است.» (همان، ۶۵۹/۱)

نکته درخور توجه در ادامه این انطباق، همسان سازی ۱۴ منزل کمالی ماه (قمر) با وضعیت شمارش و ترتیب درجات سلوک و معرفت انسان است. در این طرح، سالک

داخل به تعداد منزلی که از این سو طی می‌کند، از آن سو خارج می‌گردد (= سالکِ خارج). ابن عربی درجات را چنین بیان می‌کند: «درجهٔ نخست، اسلام است که همان انقیاد است و درجهٔ آخر فناء فی العروج و بقاء فی الخروج است. آنچه بین آن دو می‌ماند: ایمان، احسان، علم، تقدیس، تنزه، غنی، فقر، ذلت، عزت، تلوین، تمکین در تلوین و در نهایت فنا است؛ هر چند از آن خارج باشی، و بقا است هر چند به آن داخل باشی.»<sup>۱۸</sup> (همان، ۱۶۷/۱)

سیر انسان همچون سیر ماه است؛ با این ویژگی که انسان در سیر خود از اسمی به اسم دیگر الهی منتقل می‌شود تا تمام اسماء الهی را طی کند، درست مانند مسافری که منازل مقصودش را قطع طریق می‌کند.<sup>۱۹</sup> (همان، ۶۱۳/۱) نکتهٔ درخور توجه در سیر ماه و انسان سالک این است که هر درجه که از جهتی کاسته می‌شود، از جهت دیگرش افزوده می‌گردد و بالعکس؛ بنابراین باید این خروج (خروج از خود) و افزوده شدن (دخول در حق) همچنان ادامه یابد تا از هستی سالک چیزی باقی نماند و یکسره حق شود. البته در نهایت پیوسته بنده، بنده می‌ماند و حق، حق و هیچ‌گاه این فاصله برداشته نمی‌شود<sup>۲۰</sup>؛ اگر چنین نباشد در آن صورت وحدت حقیقی مخدوش خواهد شد، پس چاره‌ای نیست جز آنکه بین حق و عبد عموم و خصوص من‌وجه باشد، یعنی از جهتی جمع بین آن دو و از جهتی فرق.

«الا تری المخلوق يظهر بصفات الحق من اولها الى آخرها استشهاد للتخلل العبد وجود الحق و اتصافه بصفاته (وكلها حق له) أي؛ و كل صفات الحق حق ثابت للمخلوق الذي هو الكامل بحكم؛ و لقد كرنا بنی آدم؛ أي اذا علمت وحدة الحقيقة الوجودية و أن الخلق حق من وجه و أن الحق خلق من وجه بحكم مقام المعية. و أن الخلق خلق و أن الحق حق في مقام الفرق و أن لكل حق بلاخلق في مقام الجمع المطلق و أن خلق بلا حق في...» (شرح فصوص الحکم قیصری، ص ۶۵۶)

این خروج و دخول<sup>۲۱</sup> علاوه بر جهت سلوکی، جهت معرفتی نیز دارد. خروج از هر درجه‌ای موجب می‌شود از باطن سالک به اندازه‌ای که به ظاهرش از علوم تجلی افزوده می‌شود، کاسته گردد. اگر سالک به آخرین درجه برسد، خداوند با ذات خود در ظاهرش - به قدر ظرفیت سالک - ظاهر می‌گردد و او در آن هنگام، مظهر حق خواهد

بود و این البته زمانی است که به هیچ وجه در باطن سالک چیزی از خودی باقی نمانده باشد، اما زمانی که دخول اتفاق می افتد- که آن درجه نخست است- در باطن سالک به اندازه ظاهرش که از آن تجلی کاسته، افزوده می گردد، و این تا وصل به آخرین درجه ادامه دارد؛ بنابراین از این وجه نیز حق به ذات خود بر باطن سالک ظهور می کند و موجب می شود که هیچ ظهوری و تجلی ای در ظاهرش باقی نماند. علت آن این است که حق و بنده (خلق) هیچگاه در کمال وجود با هم جمع نمی گردند و هر کدام فی نفسه از هم جدایند. پس پیوسته با وجود این زیادت و نقصان، عبد، عبد است و حق، حق. همین امر علت نقص یا زیادت علوم تجلیات در ظاهر و باطن است و دلیل آن، ترکیب و عنصریت سالک است.<sup>۲۲</sup> (فتوحات چهارده جلدی، ۱۱۷/۳)

منظور ابن عربی از «ترکیب» که علت این بینوئیت ابدی است، ترکیب ظاهر با باطن خلق است. توضیح آن چنین است که هر پدیده ای ظاهری و باطنی دارد، حتی امورات بسیط که ظهوری در عالم عین ندارند<sup>۲۳</sup>، مرکباند؛ از این رو جز ذات الهی تمام موجودات عالم، چه محسوس و چه معقول، مرکباند. مرکب بودن این پدیده ها علت اصلی افتقار ذاتی آنان است. بدین ترتیب می توان گفت ترکیب، وصف ذاتی همه چیز است.

در متن این هم ذات پنداری بین انسان و ماه، ابن عربی از اصطلاح «انسان مفرد» استفاده می کند. انسان مفرد، سالک راهی است که آن راه، فراز و نشیب فراوانی دارد. راه کمال، موانع و تیرگی ها و چاه هایی هم دارد<sup>۲۴</sup> درست مانند سیر ماه که سیاره کُسنِ خُسن<sup>۲۵</sup> آن را همراهی می کند.

«... درست به همین ترتیب خداوند، منازل و مراتبی برای انسان مفرد- که همان ماه (قمر) باشد- تقدیر کرده است. غیر از ماه، سیاره کُسن نیز در آن منازل سیر می کند و در آن منازل برای ایجاد کائنات فرود می آید؛ لذا هنگام این سیر است که افعال در عالم عنصری پدید می آیند. پس اگر این سیاره منحصر به چهار طبع باشد و آن چهار در تعداد آن سیاره که هفت عدد است، ضرب شود، ۲۸ منزل حاصل خواهد شد و آن به تقدیر خداوند عزیز علیم است، همان طور که فرمود: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»<sup>۲۶</sup>. آنچه از این سیر دادن الهی در این ۲۸ منزل و مرتبه ظاهر شده، وجود این

۲۸ حرف است که خداوند متعال تمام کلمات را از آن ۲۸ حرف تألیف کرده و از آن حروف، کلمات در عالم کفر و ایمان ظاهر گشته است.<sup>۲۷</sup> (فتوحات، ۳۰۳/۱)

### ۳. انسان، خدا، عدد ۲۸

درباره ترکیب انسان از ۴ و ۷ سخن گفتیم. حال باید دانست که آیا این عدد رمزی و کلیدی با شئون الهی نیز منطبق است. عدد ۷ می‌تواند اشاره به ۷ صفت ذاتی الهی (امهات سبعة) و ۴ رکن الهی یعنی اول، آخر، ظاهر، باطن<sup>۲۸</sup> باشد. پس عدد کامل ۲۸ می‌تواند حاصل سریان آن صفات هفت‌گانه ذاتی در این چهار رکن الهی باشد. از تضارب آن دو، ۲۸ اسم الهی نشئت می‌گیرد؛ ۲۸ اسمی که موجد مراتب الوجود ۲۸‌گانه و عوالم و منازل آن‌هاست که از اولین اسم الهی «البدیع» آغاز می‌شود و به اسم الهی «رفیع الدرجات» خاتمه می‌یابد.<sup>۲۹</sup> از این روست که هر کدام از آن حقایق اسمایی ۲۸‌گانه عالمی و مرتبه‌ای خاص به وجود می‌آورند. (ساختار کلی فصوص الحکم تشریح همین مراتب اسماء الله است.)

### ۴. انسان مکتوب (=قرآن)، عدد ۲۸

عدد ۲۸ و به دنبال آن عدد ۱۴، رمزی هستند که ابن عربی از آن‌ها تناسبات بسیاری را به نمایش می‌گذارد. حروف اسمی انبیا و اولیا قرآنی که در ۲۸ فص ذکر شده، تنها ۱۴ حرف است.<sup>۳۰</sup> عدد ۱۴ که رقم کمال هو الظاهر و هو الباطن است، علاوه بر آن در تعداد حروف فواتح السور نیز دیده می‌شود، زیرا مجموع حروف سازنده حروف مقطعه قرآن ۱۴ حرف است. ۲۸ حرف عربی نیز از ۱۴ حرف قمری و ۱۴ حرف شمسی تشکیل شده است. در این بین، آنچه حایز بیشترین اهمیت است، ۲۸ حرف نفّسی عالم انسانی است که متشکل از ۱۴ حرف قمری و ۱۴ حرف شمسی است. حروف نفّس انسانی را نباید امری صوری و غیر مؤثر تلقی کرد، بلکه باید همچون نفّس رحمانی مؤثر در وجود و مراتب آن دانست. همان‌طور که عماء<sup>۳۱</sup> تمام صور موجودات را که نفّس الهی‌اند، جمع کرده حروف نیز تمام نفّس انسانی را جمع کرده است. همین‌طور فلک منازل تمام مقادیر معین را برای نزول ستارگان در آن، جهت تعیین زمان‌های بروج در فلک اطلس جمع کرده است.<sup>۳۲</sup> «و کذلک تصور جمیع الحقایق الخلقیة منها فی عماء الکون من هذا النفس.» (شرح فصوص الحکم جندی، ص ۲۲۳) این معنای درست و اتمّ



«خلق الله آدمَ على صورته» است.

«إنَّ العماء من حيث ما هو نفس الرحمانی قابل لصور حروف العالم و کلماته هو حامل الاسماء كلها و کلمات الله ما تنفذ...» (فتوحات، ۲/۴۰۰)

مشابهت یابی ها و نکته یابی های ابن عربی در تسجیل هویت و اهمیت عدد ۲۸ و سریان آن در عوالم گوناگون وجود به همین جا ختم نمی شود. وی در آثار خود، مشابهات متنوع و معتناهی از قرآن کریم و مفاهیم مربوط آن همچون درکات و درجات دوزخ و بهشت، تعداد رسولان و اولیا، شب قدر، فاتحه کتاب، انواع نعیم و عذاب، طواف کعبه، ساختمان کعبه، دوزخیان و بهشتیان و... را ذکر می کند و تمام آن ها را با همین رقم جادویی ۲۸ (رقم رمز برای انسان کامل و سیر تکاملی او) مرتبط می سازد.

- عدد ۲۸، دوزخ

«... درباره دوزخ فرمود: "لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم." <sup>۳۳</sup> این هفت باب جهنم هر کدام چهار درجه دارد. از هر بابی از باب های دوزخ جزئی مقسوم شده است یعنی منزل های عذاب آن ها. پس وقتی این چهار را - یعنی مراتب چهارگانه هر بابی که ابلیس از آن ها در آن هفت باب داخل شده - در عدد هفت؛ تعداد باب های جهنم - ضرب می کنیم، ۲۸ منزل از آن حاصل می شود.» <sup>۳۴</sup> (نص النصوص، ص ۳۳۵)

- عدد ۲۸، دوزخیان و بهشتیان و مراتب آنان

«... خداوند منازل آتش را نیز ۲۸ منزل قرار داده و جهنم را از ۱۰۰ درک - از بالا تا پایین - ساخته است. درست شبیه درجات بهشت <sup>۳۵</sup>، که نیک بختان در آن فرود می آیند. در هر درکی از درکات دوزخ ۲۸ منزل وجود دارد. حال اگر این رقم ۲۸ بر آن رقم ۱۰۰ ضرب شود، حاصل آن ۲۸۰۰ منزل خواهد شد، لذا آن ۲۸ منزلی است که با ماه هم نشین است و منازل دوزخ محسوب می شود. پس برای هر طایفه ای از آن ۴ طایفه، ۷۰۰ نوع از عذاب الهی وجود دارد. آن ۴ طایفه عبارت اند از: کفار، مشرکان، ستمکاران و منافقان. پس در مجموع، ۲۸۰۰ نوع عذاب وجود دارد. برای اهل بهشت نیز همین تعداد (برابر با اهل دوزخ) پاداش و راحتی است. درست مصداق این مثل الهی "كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَبَّتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ" پس در مجموع تعداد آن ها ۷۰۰ می شود. اما آن چهار طایفه بهشتی عبارت اند از: رسولان، انبیا، اولیا و مؤمنان. برای هر

تصدیق‌کننده این چهار طایفه نیز ۷۰۰ برابر پاداش و نعمت الهی در مقابل اعمالشان قرار داده شده است.<sup>۳۶</sup> (فتوحات، ۳۰۲/۱)

– عدد ۲۸، کعبه و طواف

درباره ۷ شوط طواف به دور ۴ رکن کعبه و رابطه آن با نشئه و وجود انسان و منازل سلوک قلبی وی چنین می‌گوید: «ارتفاع دیوار بیت الحرام ۲۷ ذراع است و سنگ‌چین بالای کعبه نیز ۲۷ ذراع است. هر ذراعی، بیانگر امری از امورات الهی است و تنها اهل کشف و شهود، آن‌ها را درک می‌کنند. این مقادیر همچون منازل قلب است، و سیارگان روشن ایمان آن، همچون سیارات آسمانی با گردش خود در این منازل، حوادث و وقایعی را در نفس به ظهور می‌رسانند که آن‌ها نیز حرف به حرف، جزء به جزء، شبیه وقایع و حوادث عالم عنصری و طبیعی است.»<sup>۳۷</sup> (همان، ۶۶۶/۱)

یکی از غامض‌ترین مناسب‌یابی‌ها بین ماه و انسان کامل و هماهنگی آن با کعبه و طبقات سنگ‌چین آن بهره‌برداری برای ادعای خاتمیت وی است. دیوار کعبه ۲۷ ذراع است. این عدد از عدد رمزی ۲۸ یک رقم کم دارد. نکته باریک این است که ابن عربی خود را به عنوان دو خشت آن دیوار دیده، خشتی از طلا در ردیف فوقانی (ردیف مقدر و مخیل در رؤیای صادق) و خشتی از نقره (در آخرین ردیف موجود) در ردیفی که پیش از خشت نخست قرار گرفته است. با این محاسبه، عدد ۲۸ حاصل می‌گردد.<sup>۳۸</sup> پس باید گفت که هر کدام از پیامبران مذکور در باب‌های *فصوص الحکم* در حکم یکی از خشت‌های دیوار کعبه است؛ از این رو، ارتفاع دیوار کعبه درست به تعداد انبیای *فصوص*، ۲۷ خشت (ذراع) است، و ذراع مربوط به سنگ‌چین فوقانی از آن خاتم الاولیا- ابن عربی- است که ۲۸ امین خشت (ذراع) محسوب می‌شود. نکته اخیر، یعنی خاتمیت ابن عربی از جنجالی‌ترین مباحث پیرامون وی است.

ابن عربی تضارب ۴ و ۷ و نتیجه آن دو یعنی ۲۸ را که برابر با ۲۸ منزل ماه است، علاوه بر انسان مخلوق (آدمی) و انسان مکتوب (قرآن) در سایر شئونات مربوط به عالم معانی و مفاهیم، انسان مبسوط (اماکن، زمان، ارکان و عناصر، ...) تسری می‌دهد. از این نوع تناسبات و مشابهات در جاهای متعددی از *فتوحات* سخن به میان آمده است که بنا بر اختصار، از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

## ۵. ماه، انسان کامل، حروف نفسی ۲۸ گانه (انسانی، رحمانی)، مراتب الوجود

از حروف ۲۸ گانه نفس انسانی، سازه‌های زبانی، واژه‌ها، کلمات، ترکیبات، عبارات و جمله‌ها پدید می‌آیند و از رهگذر جمله‌ها، عالم فکر و اندیشه بشری به ظهور می‌رسد. اما حروف ۲۸ گانه نفس رحمانی چیست و چه آثار و مراتبی دارد؟ منظور از حروفی که از نفس رحمانی صادر می‌شود، همان مرتبه و مقام احدیت است که باطن اسماء و صفات ذات هویت است و از آن به «حروف عالیات» یاد می‌شود (التأویلات، ص ۲۹۳)؛ از این رو، تطبیق حروف نفس انسان با نفس الرحمن، همان تطبیق آن با حروف عالیات، یعنی اسماء الله مرتبه احدیت است. جامی، رابطه آن دو را چنین بیان می‌کند: «نفس رحمانی عبارت است از همه هیولای عالم روحانی و جسمانی از برای مشابهت آن به نفس انسانی؛ چه نفس انسانی هوایی است که از باطن به ظاهر خارج می‌شود و به اصطکاک عضلات حلق صوت از او به ظهور می‌پیوندد، بعد از آن به حسب تقاطع در مراتب حلق و اسنان و شفقت حروف از او ظاهر می‌گردد و از ترکیب حروف کلمات حاصل می‌آید.» (شرح فصوص الحکم خوارزمی، ۳۹۲/۱)

در این مجال، امکان پرداختن به تطبیق اسماء الاهی ۲۸ گانه فصوص و حروف ۲۸ گانه نفس انسان و منازل ماه در همه ۲۸ منزل و مراتب الوجود نیست، اما برای روشن شدن جزئیات بحث و برای نمونه تنها به مرتبه نخست بسنده می‌کنیم.<sup>۳۹</sup> طرح زیر خلاصه‌ای از مرتبه اول از مراتب الوجود مذکور در فصوص الحکم است:

مرتبه اول ← البدیع ← قلم اعلی ← حکمت الهیه ← آدم (آدمی) ← منزل فلکی  
نطح از برج حمل (برج اول) ← حرف همزه أ

شرح جدول فوق بدین قرار است: سرآغاز مراتب هستی از مرتبه الوهیت با اسم «البدیع» است. معادل آن در عالم فلکی، قرار گرفتن خورشید در برج حمل است. در عالم نفس انسان نیز حرف همزه (أ) است، زیرا اولین حرفی است که از مخرج گویش ادا می‌شود و همه حروف از تغییر شکل همزه ساخته می‌شوند. همان‌طور که خورشید در سیر منازل خود با ترتیب و تکرار، فصل‌ها را موجب می‌گردد و قوام و دوام تمام موجودات بازبسته به سیر آن و پدید آمدن فصل‌هاست، حروف نیز موجب پدید آمدن کلمات می‌شوند، لذا بقای کلمات باز بسته به حروف است. به همین ترتیب، اسم

«البدیع» به همراه اسماء الهی مندرج در ۲۸ مرتبه موجد تمام عوالم و موجودات اند.<sup>۴۰</sup> وی در موارد متعددی به رابطه بین حروف نفسی انسانی با نفس رحمانی و با منازل فلکی تأکید می‌کند.

«... منازل فلکی، همان تقسیمات هم‌سان در پهنه فلک البروج است. حق تعالی آن منازل را معین کرده؛ هرچند چشم ما آن منازل را در نمی‌یابد. خداوند آن منازل را ۲۸ منزل قرار داده درست برابر با ۲۸ حرف نفس رحمانی. ما از این جهت به این نکته تأکید می‌کنیم که مردم گمان می‌برند حروف ۲۸ گانه<sup>۴۱</sup> از جانب همان منازل فلکی است، یعنی تعداد منازل فلکی موجب ۲۸ گانه شدن تعداد حروف نفسی است. حروف نفسی از منازل فلکی متأثر است. در حالی که ما عکس آن را معتقدیم، یعنی اعتقاد داریم تعداد منازل فلکی متأثر از تعداد حروف نفسی است، یعنی منازل فلکی هر کدام متأثر از حرفی از حروف نفسی است و آن حرف در واقع موجد و موجب آن فلک است.» (فتوحات، ۱۹۸/۲)

این بحث در خور نوشته‌ای مستقل است.

#### ۶. ماه، مراتب الوجود، ظهور تاریخی و تدریجی انبیا (انسان کامل فرد)

منازل ۲۸ گانه ماه در طرح بزرگ مراتب الوجود ابن عربی هم نمایان می‌شود. اگر ماه منطبق با انسان کامل باشد و انسان کامل محور اصلی مراتب الوجود، پس بین ماه و مراتب الوجود باید ارتباط معناداری باشد. این ارتباط هرچه است، باید از جنس ارتباط خورشید و ماه و با همان نسبت‌ها باشد، زیرا انسان به صورت رحمان خلق شده و عکس یکی در دیگری منعکس شده است. پیش‌تر اشاره شد که هر یک از انبیای (انسان کامل) مذکور در *فصوص الحکم*، روح مرتبه‌ای از مراتب الوجودند. از این رو، برای هر کدام از صورت‌های عینی مراتب الوجود، مثال و نمونه‌ای در تاریخ زندگی بشری وجود دارد و آن در واقع سلسله انبیا و اولیای کامل الهی است که در زمین ظهور یافته‌اند. این بدان معناست که هر مرتبه وجودی الهی، یک مقطع زمانی خاص بشری در طول تاریخ زندگی بشر در زمین دارد. این مقطع زمانی خاص بشری، منطبق با فص هر مرتبه وجودی، ذات و عین پیامبر یا قطبی است که به لحاظ فاصله زمانی، مناسبت کامل با آن دارد. ابن عربی آن نبی یا قطب را «کلمه الله» آن زمان خاص در آن مرتبه

وجودی می‌داند: «فهو من العالم كفص الخاتم من الخاتم»<sup>۴۲</sup> (شرح فصوص الحکم خوارزمی، ص ۱۱۱)

هر کدام از آن کلمات الهی، معنای خاص و حکمت خاص خود را دارند و از آنان تعبیر به مظهر اسم الهی می‌شود؛ بنابراین، «حکمت» مربوط به هر کدام از آن کلمات به یکی از اسماء الحسنای الهی نسبت داده می‌شود و آن اسم الهی کاملاً منطبق و مناسب با آن اسم است. همچنین منطبق است با مرتبه وجودی خاصی که مدار آن، حول محور آن نبی یا انسان کامل (کلمه) مورد نظر است.

خداوند ۲۸ تجلی کلی در عالم خلق (ظاهر) دارد و هر کدام از این ۲۸ تجلی، اسم الهی خاص، مرتبه وجودی و مظهر کامل انسانی - که برزخ بین آن اسم و مرتبه اوست - خاص خود را دارد. بدین سبب، ابن عربی در کتاب *عبداله*، هر پیامبر یا انسان کاملی را به لقب «عبدالله» می‌خواند یعنی به اسمی که حکایت از انسان فرد اکمل دارد. همچنین این انبیا را به اسم الهی معینی که مخصوص آن نبی است، ارتباط می‌دهد. سپس به دنبال آن آیاتی از قرآن کریم را ذکر می‌کند که در شأن آن نبی (کلمه حکمت) و یا در شأن آن اسم الهی منسوب به آن نبی نازل شده است.<sup>۴۳</sup>

با این توصیف، ۲۸ گانه بودن مراتب، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند، به طوری که ابن عربی، اصل عدد ۲۸ را از عرش می‌داند و برای آن برزخی قایل می‌شود؛ برزخی بین عالم امر ملکوتی و عالم خلق مُلکی.

#### ۷. ماه، انسان کامل، بروج ۱۲ گانه

ماه ۲۸ منزل دارد و علاوه بر آن در ۱۲ برج ظاهر می‌شود؛ از این رو، عدد ۱۲ نیز در کنار عدد ۲۸ و عدد ۱۴ به اعداد کلیدی و رمزی در پیوند بین ماه و انسان افزوده می‌شود. پیگیری مجموعه مناسبات پیرامون عدد ۱۲، خود حکایت مفصلی دارد؛ برای اختصار به نمونه‌هایی اشاره می‌شود. ابن عربی در پاسخ به ۱۴۴ امین پرسش حکیم محمد ترمذی<sup>۴۴</sup> بین ۱۲ برج ماه و انسان کامل (انبیای الهی) به یک نسبت کمی اشاره می‌کند. وی در تفسیر این روایت نبوی «لِتَمْنِينَ إِثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا أَنْ يَكُونُوا مِنْ أُمَّتِي» می‌گوید: «این ۱۲ پیامبر همه در یک شب به دنیا آمده‌اند و تمام عمر تا لحظه مرگ روزه‌دار بوده‌اند، آنان در طول عمر حتی یک روز افطار نکرده‌اند به این امید و آرزو که

از امت محمد(ص) باشند... خداوند تعداد آن‌ها را ۱۲ عدد به تعداد برج‌های فلکی در منازل البروج قرار داده است، لذا هر برجی از آن دوازده برج، طالع یکی از آن ۱۲ پیامبر است چون تمام مراتب و عوالم وجود آرزو می‌کنند که از امت محمد(ص) باشند. از اسم الهی الظاهر است که بین پیامبر اسلام و بین آنچه از اسم الهی الباطن برای آن پیامبران حاصل می‌گردد، جمع می‌شود.<sup>۴۵</sup> (فتوحات چهارده جلدی، ۱۳۳/۱۳)

برای تبیین کامل این بخش از تناسب ماه با انسان کامل باید به نسبت میان ۲۸ منزل فلکی ماه و ۱۲ برج آن توجه کرد. منازل ۲۸ گانه بر روی ۱۲ برج تقسیم می‌گردد.<sup>۴۶</sup> هر برجی برابر است با ۲ منزل +  $\frac{1}{3}$  از منزل دیگر. بدین ترتیب، ۲۸ منزل به طور مساوی بین دوازده برج تقسیم می‌شود. در نتیجه، انسان‌های کامل هر کدام دو +  $\frac{1}{3}$  برج‌اند. چرا؟ ابن عربی برای این نکته، توجیه جالبی دارد. به اعتقاد وی عالم، عالم افزونی و کاستی و کمال و عدم کمال<sup>۴۷</sup> است؛ از این جهت که راهی به اعتدال نیست. مبنای استدلال وی بر این است که بنای عالم بر تکوین است و تکوین در ذات خود نقص و کمال دارد و با اعتدال کنار هم قرار نمی‌گیرد؛ پس در نشئه و خلقت انسان ۱۲ قابل (برابر با ۱۲ برج فلکی) قرار داد که با آن قابل‌ها و استعدادها این آثار را می‌پذیرد و تنها انسان کامل می‌تواند آن قابل‌ها را به ظهور رساند. این ۱۲ برج در بحث از اقطاب نیز مطرح است. باب ۴۶۳ از فتوحات به شناخت ۱۲ قطب<sup>۴۸</sup> اختصاص داده شده است. این ۱۲ قطب، مدار امت محمدی(ص) به حساب می‌آیند. ابن عربی به صراحت می‌گوید: هر کدام از این اقطاب بر قدم پیامبری‌اند و هریک برج معینی دارند که آن برج کاملاً مناسب با احوال و مقام قطب مربوط به خود است.

ماه‌ها یا برج‌های قمری ۱۲ گانه (ذوالقعدة، ذوالحجه و...) خود درجات معنوی معینی نسبت به هم دارند. هر کدام از آن‌ها بازبسته به انتسابشان به هر کدام از انسان‌های کامل یکی نسبت به دیگری عالی‌تر و یا دانی‌تر است. می‌گوید: «و فی الانبیاء من الزمان اربعه حرم: هود، صالح، شعیب و محمد(ص) و عینها من الزمان، ذوالقعدة، ذوالحجه، المحرم و رجب...» (فتوحات، ۱۳۸/۱)

در میان این ماه‌ها که ظرف زمانی انسان کامل مخصوص خودند، ماه رمضان، مهم‌ترین آن‌هاست.<sup>۴۹</sup> ابن عربی بی‌تردید رمضان را برترین آن‌ها معین می‌کند و بعد از

آن، ربیع الاول، رجب، شعبان، ذوالحجه، شوال، ذوالقعدة و سپس محرم. وی معتقد است تا اینجا نسبت به فضیلت سلسله مراتبی ماهها آگاهی دارد، اما در مورد ماههای بعدی، یعنی صفر، ربیع الاخر، جمادی الاولى، جمادی الاخر، سکوت را ترجیح می دهد. (همان، ۱۷۴/۲)

بین زمان با خورشید و روزه دار با ماه هم نسبت مشابهی بیان می کند: «... كان الدهر كمثل الشمس في ظهورها في القمر و كان القمر كالانسان الصائم و كان نور القمر كالصوم المضاف الى الانسان إذ كان هو محل و هو مجلى الدهر تعالى فهو صوم الحق في صورة الخلق.» (همان، ۶۴۳/۳)

### ۸. برج های ۱۲ گانه ماه، اسماء الحسنی و مراتب الوجود

ارتباط اسماء الحسنی و مراتب الوجود با عدد ۲۸ سنجیده شد؛ اکنون به سنجۀ آن دو با عدد ۱۲ می پردازیم. برای فهم دقیق فصوص و مراتب الوجود مطرح در آن لازم است به نسبت های موجود بین اسم الهی خاص هر باب - که مدار آن باب و مرتبۀ وجودی آن است - و منازل و صور و بروج فلکی مندرج در فتوحات که مکمل طرح جامع مراتب الوجود است توجه شود. در جدول زیر، سه باب نخست و دو باب پایانی فصوص الحکم (مراتب الوجود) و نسبت های آنان به اختصار بررسی می شود:

فص / باب اول ← البدیع ← قلم اعلی ← حکمت الهیّه ← آدم (آدمی) ← منزل  
فلکی نطح<sup>۵۰</sup> از برج حمل (برج اول)

فص / باب دوم ← الباعث ← لوح محفوظ ← حکمت نفثیه ← شیث (شیشی) ←  
منزل فلکی بطین<sup>۵۱</sup> از برج حمل (برج اول)

فص / باب سوم ← الباطن ← طبیعۀ ← حکمت سبوحیّه ← نوح ← منزل فلکی  
ثریا یک سوم از برج حمل + دو سوم از برج ثور

...

فص / باب بیست و هفتم ← الجامع ← انسان ← حکمت فردیّه ← محمد (ص) ←  
منزل فلکی مؤخر از برج حوت (برج دوازدهم)

فص / باب بیست و هشتم ← رفیع الدرجات ← تعیین المراتب ← حکمت  
ختمیّه ← خاتم (خاتم المحمدی) ← منزل فلکی رشا از برج حوت (برج دوازدهم)

باب بیست و هشتم- باب نانوشته- باب الابواب فصوص است. این باب خلاصه و جامع کل فصوص/الحکم است. اسم الهی واسع الکامل رفیع الدرجات ذوالعرش دارد و کلمه حکمت آن خاتم المحمدی است. مرتبه وجودی این باب تعیین المراتب است. ابن عربی رابطه و مناسبت انبیای الهی باب‌های فصوص/الحکم- مظاهر انسان کامل- و برج‌ها را چنین بیان می‌کند: «وقتی که خداوند خواست که این برج‌ها تأثیرگذار در عالمی شوند که تحت حیطة آسمان این برج‌هاست، در نشئه و خلقت انسان ۱۲ قابل قرار داد که با آن قابل‌ها و استعدادها این آثار را می‌پذیرد و تنها انسان کامل می‌تواند آن قابل‌ها را به ظهور رساند.»<sup>۲</sup> (همان، ۲۹۸/۳)

### ۹. فیزیولوژی انسان، عدد ۲۸

مناسبات ماه و منازل ۲۸ گانه‌اش و هم‌ذات‌پنداری آن با انسان کامل محدود به جنبه‌های سلوکی و معرفتی و جنبه مراتب الوجودی آن نمی‌شود. اگر جرم ماه را جسم انسان تلقی کنیم- چنان‌که گفته شد- در آن صورت، منازل ماه با ساختار و ترکیب جسم آدمی انطباق خواهد داشت. جزئیات تطبیق بدین قرار است: رقم ۲۸ در شئون ظاهری و باطنی انسان در این موارد دیده می‌شود؛ تعداد مهره‌های ستون فقرات آدمی ۲۸ عدد است که ۱۴ عدد آن در بخش عمودی فوقانی و ۱۴ عدد آن در بخش عمودی تحتانی قرار دارد. این رقم ۱۴ در مهره‌های ستون عمودی بدن یا دم بسیاری از جانوران آبی و خاکی و حتی حشرات دیده می‌شود. همچنین استخوان‌های پهلوی بسیاری از آنان ۱۴ عدد است و تعداد مفاصل انگشتان و دست‌ها- در هر دستی- ۱۴ مفصل است. دندان‌ها نیز در دو فک پایین و فک بالا هر کدام از ۱۴ دندان ترکیب یافته است.

### نتیجه‌گیری

از متن و حاشیه مسائل مطرح در ذیل بحث ماه و انسان کامل این نتایج به دست می‌آید.

الف) هر بابی از باب‌های فصوص/الحکم بر مدار اسمی از اسماء ۲۸ گانه الهی می‌گردد، یعنی آن مراتب از آن اسم الهی استمداد می‌جویند. در واقع آن اسم‌ها هستند که موجب این عوالم می‌شوند.



ب) بین اسماء الهی ۲۸ گانه و عوالمی که آن اسماء بر آن حاکم و مؤثرند، نظم و ترتیب قویمی برقرار است. (در فصول باب ۱۹۸ فتوحات این بحث به صورت مبسوط بیان شده است.)

پ) لازمه تکمیل ترتیب مراتب الوجود ۲۸ گانه این است که برای هر مرتبه‌ای یک منزل فلکی از منازل فلکی ۲۸ گانه در نظر گرفته شود تا عالم اسمایی با عالم خلقی فلکی منطبق گردد.

ت) بدین منظور برای هر بابی و مرتبه‌ای باید برجی را در نظر بگیریم که مختص آن منزل فلکی - به لحاظ آتشی، خاکی، هوایی، آبی - باشد. همچنین برای هر مرتبه و بابی، باید دور فلکی معینی لحاظ شود و ماهی مشخص از ماه‌های شمسی متناسب با بروج و ماه‌ها برای هر مرتبه در نظر گرفته شود.

ث) همچنین لازم است در مقابل هر مرتبه از مراتب الوجود ۲۸ گانه یک حرف از حروف لفظی ۲۸ گانه منظور گردد تا نفس الرحمن برابر با نفس الانسان گردد. (ر.ک: فتوحات، ۲/ باب ۱۹۸، ص ۴۴۰) از نفس انسان، ۲۸ حرف صادر می‌شود و این منطبق است با نفس رحمان که از آن ۲۸ منزل صادر گردیده است. ابن عربی، وجود را جز حروف و کلمات نمی‌داند و آن را قرآن کبیر می‌نامد: «الوجود کله حروف و کلمات و سور و آیات فهو قرآن الکبیر.» (همان، ۱۶۷/۴)

ج) هم فصوص الحکم و هم فتوحات مکیه، اسماء ذاتی، اسماء صفاتی و اسماء افعالی با عنوان اسماء الله به صورت ۲۸ گانه طبقه‌بندی می‌شود. (این بحث نیز به نوشته‌ای جداگانه نیاز دارد.)

چ) از دستاوردهای مهم این بحث، توجه به باب یا فص نانوشتۀ بیست و هشتم است. اگر از نفس انسان ۲۸ حرف صادر شود و آن منطبق باشد با نفس رحمان که از آن ۲۸ منزل صادر شده، پس ساختار مراتب الوجود باید ۲۸ فص باشد نه ۲۷ فص و فص آخر مختص خاتم اولیای محمدی یعنی خود ابن عربی است. این امر مهم در باب ۱۹۸ فتوحات مکیه<sup>۵۳</sup> عیناً بازتاب می‌یابد و هرگونه شبهه را مرتفع می‌سازد. باید توجه داشت که طرح کلی مراتب الوجود در باب یاد شده فتوحات (باب ۱۹۸) منطبق با ابواب فصوص الحکم است.<sup>۵۴</sup>

جندی، یکی از شارحان فصوص به عدد ۲۸ و رابطه آن با خاتمیت و خواب مشهور ابن عربی در شهر قرطبه اشاره می‌کند و می‌گوید: «و من الدلائل علی الختمیته ما روینا من مشهده الغیبی القلبی الذی رآه بقرطبه من تنزل ارواح السیارات و ارواح منازل القمر و هی ثمانیه و عشرون علی عدد الحروف و ارواحها ایضاً فإنها تنزلت فی صور الجوارى الحسان النورانیات و باشرهنّ و أقتضهنّ جمیعاً و هذا المشهد لا یراه الا أكمل ورثه محمد(ص) فی الختمیه الخصوصیه المذكوره...» (شرح فصوص الحکم، ص ۲۵۰)



### پی‌نوشت‌ها:

۱. رقم ۲۸ کلیدی‌ترین رقم در کل اندیشه ابن عربی است. در پیگیری این بحث خواهیم دید که مراتب الوجود مورد نظر شیخ اکبر و تطبیق شگفت آن با مراتب الهی، مراتب انسانی و مراتب حروف و اعداد و سایر پدیده‌های عالم ظاهر و باطن چگونه یک چهارچوبی هندسی از تطبیق اسماء الله با ظهوراتش را رقم زده است و در راستای آن چگونه فص بیست هشتم که فص پنهان و نانوشته‌ای است، آشکار خواهد شد.
۲. عنوان آن منازل چنین است: «منازلهُ مَنْ ظهَرَ لی بطنت له و من وقف عند حدی اطلعت علیه».
۳. برای مطالعه بیشتر در این باره به باب ۵۵۹ جلد چهارم فتوحات با عنوان «ما یجمع الظهر و البطن و الحد و المطلع» و باب ۶۲ جلد اول فتوحات که در آن، درباره برخی از مظاهر عدد ۲۸ سخن گفته و به کتاب تراجم باب «ترجمه الباطن» مراجعه کنید.
۴. فأعلم أنّ الشهر هنا بالاعتبار الحقیقی هو العبد الكامل إذا مشى القمر الذی جعله الله نوراً فأعطاه إسماءً من أسمائه لیكون هو تعالی المراد لا جرم القمر فالقمر من حیث جرمه مظهر من مظاهر الحق فی إسمه النور فیمشی فی منازل عبده المحصوره فی ثمانیه و عشرين فإذا إنتهى سمی شهراً حقیقیه...»
۵. لفظ ماه در زبان فارسی گاهی برای جرم ستاره به کار می‌رود که در این صورت، معادل قمر در زبان عربی خواهد بود و گاهی برای سی روز که در این صورت، معادل شهر در زبان عربی است.
۶. «لأنه قد استوفى السیر و إستأنف سیر آخر هكذا من طریق المعنى...» (فتوحات، ۱/۶۵۸)
۷. در منابع صوفیه نقل شده است: «ما علامه النهایه؟ الرجوع الی البدایه» (انسان کامل، ص ۱۴۶)
۸. «فإنّ فعل الحق فی الكائنات لا یتناهی فله الدوام بإبقاء الله تعالی»

۹. دم، صفرا، بلغم، سودا. به قول سعدی «چار طبع مخالف سرکش»

چهار طبع مخالف سرکش      چند روزی بوند با هم خوش  
چون از این چار شد یکی غالب      جان شیرین برآید از غالب

منسوب به سعدی

طبايع تر و خشک و گرم است و سرد      مرکب از این چار طبع است مرد

(بوستان/ باب هشتم/ بیت ۳۴۵۳)

۱۰. حیات، علم، اراده، قدرت، کلام، سمع و بصر- تطابق عالم انسانی با عالم الهی از همین نسبت آشکار است. هفت صفت یاد شده برای انسان دقیقاً و به ترتیب به خداوند نیز نسبت داده شده است که از آن‌ها به عنوان امهات صفات نام برده می‌شود.

تا کی گویی ز چار و هفت ای ساقی      تا چند ز چار و هفت تفت ای ساقی  
هین قول بگو که وقت شد ای      هین باده بده که عمر رفت ای ساقی

(مختارنامه، ص ۲۸)

البته در بسیاری از متون فارسی منظور از چهار و هفت، چهار طبع یا چهار عنصر و هفت فلک اثرگذار بر آن است؛ مثل:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی      وز هفت و چهار دایم اندر تفتی  
می خور که هزار بار بیشتر گفتم      باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

(رباعیات خیام)

۱۱. «انما منهین علی المنزل القمر ثمانیاً و عشرين منزله لانها قامت من ضرب اربعه فی سبعة و نشأه الانسان قامت من اربعه اخلاط مضرابه فی سبع صفات من حیاة و علم و...»

۱۲. «لأنَّ النور له اظهار الاشياء و هو الظاهر بنفسه فحکمه فی الاشياء حکم ذاتی.»

۱۳. «... كذلك الشهر ما ظهر الا بسیر القمر من حيث كونه نورا فی المنازل... فإذا انتهى فیها سیره فهو الشهر المحقق و ماعده مما سمی شهراً فهو بحسب ما یصطلح علیه.»

۱۴. شب میانی ۲۸ شب، یعنی شب چهاردهم از ماه کامل تحقق یافته.

۱۵. آخرین شب از ماه.

۱۶. «... والفاصل بین السلوکین لیلة الابدار و هی لیلة النصف من ثمانیه و عشرين لیلة الرابع عشر من الشهر المحقق و لیلة السرار منه و النور فیة کامل ابدأ فإن له وجهین والتجلی له لازم لا ینفک عنه...»

۱۷. «... قال الله تعالی؛ والقمر قدرناه منازل؛ و لم یسمه بدرأ و لا هلالاً فإنه فی هاتین الحالتین ما له

سوی منزله واحده بل اثین فلا یصدق قوله منازل الا فی القمر فللقمر درج التدانى و التذلى و له الاخذ بالزیاده و النقص فی الدخول الی الحضرة الغیب و الخروج الی حضرة الشهادة ثم إن الله تعالى نعته بالانشقاق لظهور الانسان الكامل بالصورة الهیة» (فتوحات، ۱۱۱/۳)

۱۸. «فالدرجة الاولى الاسلام و هو الانقیاد و اخر الدرج الفناء فی العروج و البقاء فی الخروج و بینهما ما بقی و هو الايمان و الاحسان و ...»

۱۹. «... الاسماء الالهیة فی الطريق الی الیه کامنازل المسافرین و منازل القمر المقدره لیسیر القمر فی الطريق الی غایه مقصوده و أقل السفر الانتقال من اسم الی اسم فإن وجد الله فی اول قدم من سفره كان حکمه بحسب ذلك...» (همان، ۶۱۳/۱)

۲۰. العبدُ عبدٌ و الربُّ ربٌّ «... ایشان از هر صفتی لباسی یافتند از علم، علم از قدرت، قدرت از سمع، سمع از بصر، بصر... این همه از او بود و او در ایشان ظاهر بود تأثیر صفات در ایشان آمد. صفت ایشان بدان تأثیر قایم گشت. از حلول در آن عالم هیچ نیست العبدُ عبدٌ و الربُّ ربٌّ.» (عبر العاشقین، ص ۱۳۹)

۲۱. در فتوحات (باب ۱۹، ۱۶۷/۱) زمانی که از منازل سلوک که دقیقاً مطابق با منازل ماه است سخن می گوید، از بطون و ظهور و دخول و خروج به صورت مبسوط یاد می کند.

۲۲. «... لیس للعبد فی عبوديته نهائیه یصل الیها ثم یرجع رباً كما أنه لیس لرب حد ینتهی الیه ثم یعود عبداً فالرب ربٌ الی غیر نهائیه والعبد عبد الی غیر نهائیه...»

۲۳. به امورات بسیطی که ظهور خارجی ندارند، امور معقول گفته می شود. باید توجه داشت که مقصود ابن عربی از ترکیب غیر از تعریفی است که در فلسفه و کلام مطرح است. از نظر فلسفی، آنچه را از دو یا چند جزء تألیف بیابد، ترکیب (مرکب) می گویند. ضد آن بسیط می شود. در مباحث فلسفی مرکب را به مرکب تام و مرکب ناقص تقسیم می کنند. (ر.ک: فرهنگ علوم عقلی مدخل ترکیب (مرکب) / شرح منظومه / کشف اصطلاحات فنون) هیچ کدام از تقسیمات مرسوم از ترکیب، مورد نظر ابن عربی نیست. از نظر وی، حداقل ترکیب سواى ترکیب یک ذات با ذات دیگر (ترکیب رایج) ترکیب یک ذات یا مفهوم با عنصر «وجود» است و این «وجود» است که با چیزی ترکیب نمی شود و همیشه مجرد محض است؛ از این رو، به اعتقاد وی جز ذات خدا که وجود بحت است تمام تعینات به دلیل آمیخته شدن با وجود مرکب اند.

۲۴. به قول حافظ:

مبین به سیب زرخدان که چاه در راه است کجا روی همی ای دل بدین شتاب کجا

۲۵. «فَلَا أُقْسِمُ بِالْحُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ» (تکویر/۱۶) طبرسی می گوید: «الْحُنَّسُ و هي نجوم بخنس بالنهار و تبدو بالليل... واكنس من صفتها ايضاً اي تتواری فی بروجها كما تتواری الظبافی كناسها و هي خمسة أنجم؛ زحل والمشتري... طبرسی كنس را از كناس می داند و مانند الجواری صفت برای خنس در نظر می گیرد.

خنس: به پنج سیاره [زحل/مشتري/مريخ/زهرة/عطارد] گفته شده است. در روایتی که بلعمی از طبری نقل می کند، خنس در کنار آن پنج سیاره تلقی شده و نه نام آن‌ها. [...] یا علی این پنج ستاره است که همچون آفتاب و ماهتاب همی روند و نامشان خنس و زحل و مشتري و مريخ و عطارد و زهرة... [.

کنس: کنس نیز به همان معنای خنس آمده است با این توضیح که علت تسمیه این است که همچون آهو به مغیب درمی آیند و یا در روز پوشیده و در شب روشن اند. به پنج سیاره یاد شده محترقه نیز گویند. (نقل از دهخدا. مدخل؛ خنس و کنس)

با توجه با توضیحات ابن عربی معلوم می شود نظر وی مطابق با روایت نبوی است.

۲۶. انبیاء/۳۳. هر کدام اند در گردونه شناوری کنان (شب و روز و خورشید و ماه).

۲۷. «و كذلك جعل الله المنازل التي قدرها الله للانسان المفرد و هو القمر و غيره من السيارة الخنس الكنس تسير فيها و تنزلها لايجاد الكائنات فيكون عند هذا السير ما يتكون من الافعال في العالم العنصري فإن هذه السيارة قد انحصرت في اربع طبایع مضروبة في ذاتها...»

۲۸. اشاره به «هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن...» (حدید/۳)

۲۹. اسماء الهی به ترتیب باب‌های فصوص عبارت‌اند از: البديع، الباعث، الباطن، الآخر، الظاهر، الحكيم، المحيط، الشكور، الغنى، المقدر، الرب، العليم، القاهر، النور، المصور، المحصى، المعين، القابض، الحى، المحيى، المميت، العزيز، الرزاق، المذل، القوى، اللطيف، الجامع، رفيع الدرجات.

۳۰. آن حروف عبارت‌اند از: (أ، ن، ی، هـ، ص، ش، د، ز، م، خ، ذ، ل، ع، س) یعنی حروف اسامی تمام انبیا و اولیای مذکور در فصوص از همین ۱۴ حرف تشکیل شده است.

۳۱. عماء از یک روایت نبوی اخذ شده است. از پیامبر می پرسند: «أین كان ربنا قبل أن یخلق الخلق؟» خداوند پیش از آفرینش مخلوقات کجا بود؟ ایشان پاسخ می دهند: «كان في العماء» و سپس توضیح می دهند که: «إن العماء ما فوقه هواء و ما تحته هواء.» منظور وی از این تعبیر این است که در مرتبه‌ای بوده که نه حق است و نه خلق. صوفیه آن را نقطه مقابل احدیت دانسته‌اند. در مرتبه احدیت، تمام شئون اسماء و صفات مضمحل می شود و چیزی در آنجا امکان ظهور نمی یابد. البته در عماء نیز

چنین است با این تفاوت که در احدیت حکم ذات در ذات به مقتضای تعالی است یعنی ظهور ذاتی (و نه اسماء و صفات) اما در عماء حکم ذات به مقتضای اطلاق است و در آنجا تعالی و تدانی قابل تمییز و فهم و اعتبار نیست یعنی بطون ذاتی عمائی است. (ر.ک: الموسوعه الصوفیه، مدخل عماء) کاشانی بدون توجه به تفاوت آن دو آن را مقام احدیت گرفته است (ر.ک: فرهنگ اصطلاحات عرفانی، مدخل عمی) عده‌ای نیز حضرت واحدیت تلقی کرده‌اند. تعبیر ابن عربی از این اصطلاح چنین است؛ «العماء كالوجود قديم في القديم و حادث في المحدث». (فتوحات، ۶۲/۲) تعبیر دیگر... «فالعماء من حيث هو وصف للحق هو وصف الهی و من حيث وصف للعالم هو وصف کیانی». (همان، ص ۶۳) تعبیر دقیق‌تر و قابل فهم‌تر ابن عربی چنین است: «العماء هو الخيال المحقق الا تراه يقبل صور الكائنات كلها و يصور ما ليس بکائن هذا لاتساعه فهو عين العماء لاغيره و فيه ظهرت جميع الموجودات و هو المعبر عنه بظاهر الحق في قوله هو الاول في الباطن و هو الآخر في الظاهر...». (همان، ۳۱۰/۲) (درباره خیال محقق به ر.ک: مقاله «نقش خیال در فرایند ادراک از نظر ابن عربی»)

۳۲. «فكما جعل العماء صور الموجودات الذي هو النفس الالهی كذلك جمع حروف النفس الانسانی كما جمع الفلك المنازل المقدره لنزول الدراری فيها المبینة مقادیر البروج فی الفلك الاطلس». (همان، ۶۹/۲)

۳۳. حجر/۴۴.

۳۴. «ثم قال الله فی جهنم لها سبعة ابواب لكل باب منهم جزء مقسوم فهذه اربع مراتب لهم... فذا ضربت الاربعه التي دخل عليهم منها ابليس فی السبعة الابواب كان الخارج ثمانیه و عشرين منزلاً...»  
۳۵. درکه و درکات، پله‌های رو به پایین و درجه و درجات در مقابل آن و پله‌های رو به بالاست.  
۳۶. «فجعل منازل النار ثمانیه و عشرين منزلاً و جهنم كلها... و لكل طائفة من الاربع سبعاً نوع من العذاب و هم اربع طوائف فالمجموع ثمان و عشرون مأثه نوع من العذاب...»  
۳۷. «و ارتفاع البت سبعة و عشرون ذراعاً و ذراع التحجير الاعلی فهو ثمانیه و عشرون ذراعاً... فهی هذه المقادیر نظیر منازل القلب التي...»

۳۸. هر خشتی یک ذرع است. خشت ۲۷ ام از نقره است و خشت مقدر ۲۸ ام که از طلاست، هر دو مقام خود ابن عربی است. ابن عربی می‌گوید این مقام را در رؤیایی صادق دیده است: «مثلی فی الانبیاء کمثل رجل بنی حائطاً فأکمله الالبنة واحدة فکنت انا تلك اللبنة فلا رسول بعدی و لا نبی». (ر.ک: به باب ۶۵، ۳۱۸/۱-۳۱۹ فتوحات و فص اول از فصوص الحکم). وی در فص کلمه شیئی فصوص الحکم متذکر شده است که چنین رؤیایی را جز خاتم الاولیا نمی‌تواند ببیند و مراد او از خاتم الاولیا

خودش است. این نیز یکی از دلایل متقن برای ۲۸ فص بودن فصوص و وجود فص نانوشته بیست و هشتم است. نکته پایانی داستان خاتم الاولیا (خود ابن عربی) است. طبق حدیث نبوی خداوند برای سی نفر، دجالی از اولیاء شیطان ظاهر می‌سازد. در حدیث دیگری تعداد آن‌ها ۲۷ عدد گفته شده است. آن دجال‌ها ظل ظلمانی اسفل در مقابل حقایق نورانی اعلی هستند. به این ترتیب، دجال بزرگ که نام او «مسیح» است و حضرت «مسیح(ع)» او را می‌کشد، در مقابل خاتم الاولیای بزرگ (صاحب فصوص) قرار می‌گیرد.

۳۹. برای پیگیری تمام منازل و مراتب به جدول ص ۱۱۸ کتاب کلیدهای فهم فصوص الحکم مراجعه کنید.

۴۰. «... فی الاسم البدیع و توجهه علی ایجاد العقل و العقول و هو القلم الاعلی و من الحروف علی الهمزة و تفصیل الهمزة و من المنازل علی الشرطین...» (فتوحات، ۳۹۷/۲)

۴۱. معیار شمارش، حروف زبان عربی است.

۴۲. انسان نسبت به عالم چون فص است نسبت به خاتم که این فص محل نقش و علامت است و ملک خزانه خویش بدو ختم کند.

۴۳. به این ترتیب می‌توان کتاب عبادله را در امتداد کتاب فصوص الحکم دانست و یا گزارشی دیگر از مطالب فصوص به حساب آورد.

۴۴. حکیم محمد ترمذی در مسائل گوناگون ۱۵۷ پرسش دارد که برخی از آن‌ها از عویصات است. ابن عربی سال‌ها پس از وی به این پرسش‌ها پاسخ داده است. (مقدمه مصباح الهدایه، جلال‌الدین آشتیانی)

۴۵. «و جعلهم الله اثنا عشر نبياً كما جعل الفلك الاقصى اثني عشر برجاً كل برج منها في طالع نبی من هؤلاء الاثني عشر لتكون جميع المراتب تتمنى أن تكون من أمه محمد(ص)...»

۴۶. خواجه نصیر توسی در دو بیت نام ۱۲ برج را به ترتیب آورده است:

حمل و ثور بعد از آن جوزا      سرطان و اسد دگر عذرا

عقرب و قوس دان پس از میزان      جدی و دلو است و حوت از پس آن

این دوازده برج به چهار قسمت آبی، خاکی، بادی و آتشی تقسیم می‌شوند و از آن‌ها به برج‌های سرد و گرم و تر و خشک هم تعبیر می‌شود. کلمه برج معادل لاتین pyrges دانسته شده است. برج را در اصطلاح نجومی به قوسی می‌گویند که در منطقه البروج به سی درجه تقسیم شده باشد که یک دوازدهم ۳۶۰ درجه دور دایره عظیمه آن منطقه است و هر قسمت به نام یکی از صور فلکی یا ماه‌های

شمسی است. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، مدخل برج) آنچه ابن عربی درباره ۲۸ منزل و تقسیم دو و یک سوم برج می گوید، در منابع نجومی یافت نشد.

۴۷. منظور از فزونی و کاستی و کمال و نقص همان است که در دو برج کامل و در یک سوم (ناقص) در برج دیگر است.

۴۸. درباره احوال قطب و انواع آن و اینکه چگونه هر کدام از آنان بر قدم پیامبری هستند، یکی از مراجع مهم باب هشتم کتاب *فصل الخطاب* است. در همین باب، فصلی به نام «منازل الاقطاب» وجود دارد و در آن به ویژگی های اقطاب (اقطاب المحمדיین) پرداخته شده است.

۴۹. البته پایه این سخن آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي...» است.

۵۰. یا ناطح، نام دیگرش شرطین است که بر شاخ حمل قرار دارد. (همان، مدخل نطح)

۵۱. مصغر بطن دو ستاره بر ران یا دنبه یا شکم صورت فلکی حمل است. زمخشری به آن بطن الحمل گفته است. ابوریحان بطین را شکمک (مصغر شکم) دانسته است. گویا خاقانی در اشعار خود وقتی دنبه حمل می گوید نظر بر بطین دارد. (همان، مدخل بطین)

۵۲. «فلما قضی الله أن یكون لهذه البروج أثر فی العالم الذی تحت حیطة سماء هذه البروج جعل الله فی نشأه هذا الانسان إثنی عشر قابلاً یقبل بها هذه الآثار فیظهر الانسان الكامل بها».

۵۳. جامع ترین کتاب دربرگیرنده اندیشه های شیخ، *فتوحات مکیه* است. باب ۱۹۸ *فتوحات بنا بر* تصریح شیخ، هم زمان با کتاب *فصوص الحکم* نگاشته شده است، یعنی در سال ۶۲۷ هجری. باب مذکور حاوی ۵۰ فصل است. فصل ۱۱ تا ۳۷ از ۵۰ فصل یعنی ۲۷ فصل به لحاظ محتوا و ساختار درست منطبق با ۲۷ باب *فصوص الحکم* است.

۵۴. *فصوص* به ظاهر ۲۷ فص است؛ اما برخی از شارحان *فصوص*، جسته و گریخته به وجود چنین فص پنهانی در *فصوص* اشاره کرده اند. باب ۱۹۸ *فتوحات* و برخی دیگر از رسالات وی و حتی اشاره های نهفته در فص هودی، فص عیسوی و فص محمدی، ضرورت و نقش تمام کننده این فص نانوخته را در ساختار کلی *فصوص* تبیین می کند. ضرورت این فص زمانی معلوم می شود که توجه کنیم کلمه حکمت این فص نهایی، *کلمة الکلم و حکمة الحکم* کل مراتب وجود و حضرات الهی است و آن کلمه کسی جز خاتم الاولیای محمدی یعنی شخص شیخ اکبر نیست؛ بنابراین توجه به جزئیات این مرتبه و فص، حائز بیشترین اهمیت است.



## منابع

- قرآن کریم.
- انسان کامل؛ عزیزالدین نسفی، ماریژان موله، انستیتو ایران و فرانسه، تهران ۱۳۵۰.
- بوستان؛ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، تصحیح غلامسین یوسفی، خوارزمی، تهران ۱۳۸۱.
- التأویلات (تفسیر ابن عربی)؛ عبدالرزاق کاشانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۲ق.
- دیوان؛ شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، محمد قزوینی، کانون انتشارات پیام محراب، تهران ۱۳۷۸.
- رباعیات؛ عمر خیام نیشابوری، تندیس، تهران ۱۳۸۹.
- رساله التراجم (رسائل ابن عربی)؛ محیی‌الدین ابن عربی، تصحیح محمد عبدالکریم النمری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۲۰۰۱ م.
- رساله عبادله (رسائل ابن عربی)؛ محیی‌الدین ابن عربی، تصحیح محمد عبدالکریم النمری، دارالکتب العلمیه، بیروت ۲۰۰۱ م.
- شرح فصوص الحکم؛ تاج‌الدین خوارزمی، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، انتشارات حوزه علمیه قم، قم ۱۳۸۶.
- شرح فصوص الحکم؛ داوود ابن محمود قیصری، تعلیقات جلال‌الدین آشتیانی، علمی فرهنگی، تهران ۱۳۷۵.
- شرح فصوص الحکم؛ مؤیدالدین جندی، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، نشر دانشگاه مشهد، مشهد ۱۳۶۱.
- عبر‌العاشقین؛ روزبهان بقلی شیرازی، تصحیح محمد معین و هانری کربن، منوچهری، تهران ۱۹۸۷ م.
- الفتوحات المکیه (چهار جلدی)؛ محیی‌الدین ابن عربی، دار صادر، بیروت ۱۴۰۹ق.
- الفتوحات المکیه (چهارده جلدی)؛ محیی‌الدین ابن عربی، تحقیق عثمان یحیی، الطبع الثانی، بی‌نا، مصر ۱۴۰۵ق.
- فرهنگ اصطلاحات نجومی؛ ابوالفضل مصفی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.
- فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبییرات عرفانی؛ جعفر سجادی، زبان و فرهنگ ایران، تهران ۱۳۷۰.
- فصل الخطاب؛ خواجه محمد پارسا، تصحیح جلیل مسگرنژاد، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۸۱.
- کلیدهای فهم فصوص الحکم؛ عبدالباقی مفتاح، ترجمه و تعلیق داوود اسپرهم، علم، تهران ۱۳۸۵.
- لغت‌نامه؛ علی‌اکبر دهخدا، نشر مؤسسه لغت‌نامه چاپ دوم از دوره جدید.
- مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن؛ فضل ابن حسن طبرسی، تصحیح رسولی محلاتی و طباطبایی، دارالمعرفه، بیروت ۱۹۸۸ م.
- مختارنامه؛ فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، تهران ۱۳۷۴.
- مصباح الهدایه؛ عزالدین محمود کاشانی، تصحیح جلال‌الدین همایی، سنایی، تهران، بی‌تا.

- المعجم المفهرس لالفاظ الاحادیث و الاقوال عن الکتب العرفانیه؛ المؤلفون، پژوهشگاه علوم انسانی و...، تهران ۱۳۸۶.
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم؛ محمد فؤاد عبدالباقی، اسلامی، تهران ۱۳۷۴.
- الموسوعه الصوفیه؛ عبدالمنعم الحنفی، مکتبه المدبولی، قاهره ۲۰۰۳ م.
- نص النصوص فی شرح نقش النصوص؛ عبدالرحمن جامی، ویلیام چیتیک، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۰.
- «نقش خیال در فرایند ادراک از نظر ابن عربی»؛ داوود اسپرهم، مجله حکمت و فلسفه، شماره ۲۶، تهران، ۱۳۹۰.